



میزان در میزان/ بررسی و نقد شیوه تفسیری علامه طباطبایی

علامه طباطبایی را می توان بدون تردید به عنوان یکی از متفکران برجسته تاریخ تفکر اسلامی قلمداد کرد. عالمی که نه تنها خویشتن را در قالب تفکر و تعقل، نظم بخشیده بود...

علامه طباطبایی را می توان بدون تردید به عنوان یکی از متفکران برجسته تاریخ تفکر اسلامی قلمداد کرد. عالمی که نه تنها خویشتن را در قالب تفکر و تعقل، نظم بخشیده بود، بلکه قدام و قلم را در راه ایجاد نظم اندیشه ای جدید، در سیستم تعلیمی جامعه، گام برداشته و به بهای به خطراتادن مقام علمی خویش، جایگاهی جدید و امن برای استقرار پیروان مکتبش بنا نمود. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی تبریزی(ره) عالم ربانی، فیلسوف و عارف نامدار معاصر در 24 آبان سال 1360 مقارن 18 محرم الحرام سال 1402 هجری قمری، دعوت حق را لبیک گفته و پس از قریب 80 سال زیست فکری و بندگی ناشی از آن، عصر حاضر را به فراق درّی گرانها مبتلا ساخت.

به گونه ای که در تاریخ ضبط است علامه طباطبایی(ره) با دو گام اساسی تحولی نو در سیرتعلیمی و تحقیقی جامعه بنیان نهاد: نخست نیازسنجی حوزه علمیه در باب احساس لزوم به آموزش فلسفه و عرفان و اقدام در این باب(اقدامی که باعث ایجاد مشکلات فراوانی برای ایشان و اختلاف با مسئول بلندپایه حوزه گردید) و دومین گام تدریس قرآن و تألیف تفسیری نو در دوران رکود قرآن پژوهی (اقدامی که در زمان رواج تدریس فقه در حوزه امری بعید بود). علامه در این باره می گویند: «هنگامی که از تبریز به قم آمدم، مطالعه ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدید به تفسیرقرآن دارد تا مفاهیم والای اصیلترین متن اسلامی و عظیم ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. از سوی دیگر شبهات مادی رواج یافته بود و نیاز شدیدی به بحثهای عقلی و فلسفی وجود داشت تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقلی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود دفاع نماید و این دوگام استوار را علامه با نوشتن آثار گوناگون، تشکیل کلاسهای درس(حتی با وجود تهدید به قطع شهریه طلاب) و تربیت شاگردان جریان ساز در طول مدت اقامت در شهر قم برداشته و برای آینده به یادگار نهاد.

آثاری همچون: بداية الحکمة- نهاية الحکمة- اصول فلسفه و روش رئالیسم- تعلیقه علی الاسفار الاربعة- علی و الفلسفه الالهية- مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین به ضمیمه تزییلات و محاکات استاد- رسائل سبعة همه جزو تلاشهای قلمی علامه برای تبیین حکمت و منطق و کتابهایی همچون رسائل التوحیدیه رساله الولایه- سنن النبی- شیعه در اسلام- اسلام و انسان معاصر- حاشیه بر بحار الانوار- حاشیه بر اصول کافی- رساله در ولایت و حکومت اسلامی رساله در علم امام- وحی یا شعور مرموز- بررسی های اسلامی قرآن در اسلام از جمله آثار علامه در بسط اندیشه خویش در کلام، عقاید، قرآن و حدیث بود.

در کنار چنین آثاری کلاسهای درس علامه در تدریس فلسفه و عرفان و تدریس اسفار ملاصدرا و شفای بوعلی و تشکیل جلسات تفسیرقرآن، تشنگان علم را از منبعی زلال سیراب نموده و روحی نودر آنها دمید. روحی که همچون بذری در جریان سازی شاگردان آن عالم، در آینده ای نه چندان دور به بارنشته و علامه را دلشاد از تلاشهای خستگی ناپذیرش نمود. عالمان بزرگواری همچون آیات شهید مطهری، بهشتی، باهنر، مفتاح، امام موسی صدر، حسینی طهرانی، سیدجلال الدین آشتیانی، حسن زاده آملی، جوادی آملی، مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، مصباح یزدی و ... نامهایی که در طول دوران حیات خویش گوههایی بی بدیل بوده و هستند و آثار فراوان و مفید به اندیشه جامعه اسلامی تقدیم نموده اند. چه افتخاری برای آدمی از این بالاتر که بعد از حیات، آثارش هدایت گر جویندگان راه حق باشد و یارانش دستگیران در راه ماندگان رشد و پویایی.

المیزان اثری بی ماند

بیافزایم بر آثار گرانقدر علامه، اثر بی نظیر و بزرگترین نوآوری آن عالم ربانی و عظیم ترین خدمت شان به عالم اسلام کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن" که در 20 جلد، بابی نو در قرآن پژوهی و تفسیر آخرین کتاب الهی گشوده و یکی از بهترین و جامعترین تفاسیر طول تاریخ تشیع لقب گرفته است. تفسیری که مکتبی نوبنا نهاد و الگویی شده، برای اکثر تفاسیرپس از خود. حضور علامه طباطبایی(ره) در متن جامعه ایران اسلامی با اثر بی نظیر "المیزان" حضوری دائمی و موثر است. اوایی که در عمل با دوری از مقامات ظاهری دنیوی، ساده زیستی، تکیه بر ارتزاق از دسترنج خویش، ارتباط فکری و دردسنجی اندیشه ای مردم، همیشه و همه حال حاضر در جامعه بود، با نگارش کتاب "المیزان" به خانه های فکر و جسم قوم نفوذ کرده و رحل اقامت گزید. اوایی که زندگی انسان را یک زندگی فکری و پایایی آن را به درک می دانست، با لبیک به دعوت قرآنی برای فکر صحیح، میزانی برای بهره برداری بهتر و بیشتر از راهنماه جاوید و عمل به آن از خویشتن به یادگار نهاد که ارزش آن روزه روز بیش از گذشته نمایان و آشکار می گردد.

المیزان که کارمقدماتی آن در 10 سال اقامت علامه در تبریز شکل گرفته و تفصیل و تکمیل آن از سال 1372 قمری آغاز و در شب قدر 23 رمضان المبارک 1392 قمری بعد از 20 سال تلاش مداوم علامه و تدریس همزمان برای افاضل محصلین و طلاب حوزه قم به پایان رسیده، یک دوره کامل تفسیر قرآن می باشد که با ویژگیهای خاص خویش، بدل به اثری ماندگار و تأثیرگذار در جامعه اسلامی شده و بی شک مهمترین ویژگی المیزان، تفسیر قرآن به قرآن (آیه به آیات) است و المیزان به این مکتب

تفسیری شهره می باشد.

مکتب تفسیری قرآن به قرآن

در تعریف این مکتب به دو معنا اشاره رفته است: اول اینکه هرآیه ای از آیات قرآن با تدبر در خود آن آیه و سیاق آن و کمک گرفتن از آیاتی دیگر تفسیر کرده و در تفسیر هیچ آیه ای، به غیر قرآن نیازی نباشد و دوم آنکه مهمترین منبع در تفسیر قرآن فقط قرآن است و باید حداکثر استفاده از خود قرآن باشد. در این معنا نیاز به غیرقرآن در تفسیر برخی آیات و در فهم مراتبی از آیات نفی نمی شود. در تعریف نخست قرآن بسندگی جلوه گر می شود. آنجا که عده ای برای شناخت معارف و احکام فقط قرآن را کافی می دانند و ندای «حسبنا کتاب الله» سر می دهند و یا گاهی با کمی تخفیف، تفصیل معارف و جزئیات احکام و برخی دانش های دینی را به روایات حواله داده و قرآن را بی نیاز از غیر، در تفسیر می دانند.

در تعریف دوم مطمئن ترین منبع و عمده ترین مستند برای تفسیر آیات خود قرآن است و تاجایی که ممکن است آیات با تدبر در خود آیات و استمداد از آیات دیگر تفسیر می شود ولیکن نفی مستندات دیگر و بی توجهی به آنها در این تعریف جایی ندارد. حال سؤال این است که میزان از کدام قسم مکتب تفسیری قرآن با قرآن می باشد؟

علامه و نقد تفاسیر قرآن

دلیل انتخاب قالب تفسیر قرآن به قرآن در میزان از طرف علامه چه بوده است؟ علامه در آغاز تفسیر میزان از سیرتاریخی تفسیر قرآن به معنی بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنها سخن گفته و آغاز تفسیر را از همان زمان نزول قرآن دانسته و به شرح زمان صحابه و تابعین و اسلام بعد از فتوحات می پردازد. ایشان ترجمه فلسفه یونان دردوره اموی و خلفای عباسی، رواج تصوف و تبلیغ ریاضت و ظاهرگرایی اخباری را عامل برپایی طوفان اختلافات مذهبی و روشهای تفسیری قلمداد می کنند.

دقت در مقدمه میزان سیستم اندیشه ای علامه را بهتر روشن می کند، آنگاه که از گروه های منحرف در تفسیر قرآن سخن می آورد و:

1) اخباری ها را به خاطر توقف در آیات بدون قول و روایت روشن و تعطیلی عقل و تدبر و خاموش ساختن نورانیت قرآن و محتاج ساختن آن به بیان غیر

2) متکلمین را به خاطر تفسیر آیات بر طبق اصول مذهب خویش

3) فلاسفه را به خاطر تاویل آیات برای سازش آیات با مسلمات بحثهای فلسفی خویش که فرضیه ای بیش نبوده و دلیل قاطعی بر آنها وجود ندارد.

4) متصوفه را به خاطر اکتفا به تاویلات آیات و کنار نهادن ظواهر آیات به بهانه ادعای سیرباطنی و جسارت در تاویل و بافتن هر چیز به قرآن

5) علم گرایان و متمایلان به فلاسفه حسی را به خاطر توجیه مطالب دینی و موضوعات خلاف علم متکی بر حس و تجربه با طرق قوانین مادی مورد نقد جدی قرار می دهد.

علامه در اثر دیگر خود در باب قرآن با نام "قرآن در اسلام" در بیان طبقات مفسرین اهل سنت و جماعت در طبقه ششم چنین بیان می دارد که: «مفسرینی هستند که پس از پیدایش علوم مختلفه و نضج آنها در اسلام بوجود آمدند و متخصصین هر علم از راه فن مخصوص خود به تفسیر پرداختند: نحوی از راه نحو که از راه اعراب آیات بحث نمودند. بیانی از راه بلاغت و فصاحت. متکلم از راه کلام. عارف از راه عرفان و اخباری از راه نقل اخبار و فقیه از راه فقه و جمعی نیز تفاسیری مختلط از علوم متفرقه نوشتند». و علامه برای هر کدام از موارد به مثالهایی از تفاسیر اشاره می نمایند. علامه بدون مساوی دانستن پایه های تفسیری این طبقه با مفسرین شیعه در بین مفسرین شیعه مذهب نیز از طبقه سومی سخن به میان می آورد و می گویند: «طبقه سوم طبقه ارباب علوم متفرقه است مانند سیدرضی در تفسیر ادبی خود و شیخ طوسی در تفسیر کلامی خود که تفسیر تبیان است و صدر المتالهین شیرازی در تفاسیر فلسفی خود و میبدی گنابادی در تفسیر عرفانی خود و شیخ حویزی و سید هاشم بحرانی و فیض کاشانی در تفسیر نورالثقلین و برهان و صافی و کسانی میان عده ای از علوم در تفاسیرشان جمع کرده اند مانند شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان که از راههای مختلف لغت و نحو و قرائت و کلام و حدیث بحث می کنند».

و چنین است که علامه طباطبایی (ره) نقد خویش بر تفاسیر شیعه و سنی را علنا اعلام و اختلاط موجود در تفاسیر با توجه به نوع گرایش مفسرین را متذکر می شود.

تفسیر و تطبیق از نظر علامه

علامه در مقدمه خویش در میزان بحث ظریفی را مطرح می نمایند به نام تفسیر و تطبیق که در واقع شرح واضح تر مطلب مذکور است. ایشان می نویسند: «فرق است میان این دو جمله که بگوییم قرآن چه می گوید و یا قرآن را بر کدام معنی باید حمل کرد، چون در صورت اول باید تمام مطالب (جز بدیهیات) را فراموش کنیم و ببینیم از قرآن چه می فهمیم، ولی در صورت دوم باید یک سلسله مطالب غیر بدیهی (نظری) را اساس و شالوده قرارداد و قرآن را بر طبق آنها معنی کنیم. مسلم است این عمل بحث از معانی واقعی قرآن نخواهد بود».

ایشان گرداب تطبیق را آنجا آشکار می دانند که گروهی نتایج بحثهای علمی و یا فلسفی و یا غیر آنرا از خارج گرفته و بر مضمون آیات تحمیل می کنند و لذا تفسیر آنها سراز تطبیق بیرون آورده و روی همین جهت بسیاری از حقائق قرآن را مجاز جلوه داده و آیات را تاویل کرده اند.

ایشان در کتاب "قرآن در اسلام" در معرفی طبقات مفسرین می نویسند: «خدمت این طبقه (طبقه ششم از اهل سنت و جماعت) به عالم تفسیر این شد که فن تفسیر را از حالت جمود و رکودی که در طبقات پنج گانه قبلی داشت، بیرون آورده، وارد مرحله بحث و نظر نمودند، اگرچه کسی که با نظر انصاف نگاه کند خواهد دید که در اغلب بحثهای تفسیری این طبقه، نظریات علمی به قرآن تحمیل شده و خود آیات قرآنی از مضامین خودشان استنتاج نشده اند.»

در این باب مرحوم آیت الله حسینی طهرانی(ره) از شاگردان علامه در یادنامه ایشان به نام مهترتابان می نویسد: بنای تفسیر المیزان بر این نبوده است که اول معنایی را که در ذهن است، آنرا اصل و محور قرار داده و سپس سعی شود آن معنی را با آیات قرآنی تطبیق دهیم و به عبارت دیگر به قرآن قالب بزنیم و تطبیق دهیم. کما اینکه بسیاری از تفاسیر بر این رویه بوده و درحقیقت تفسیر نیستند، بلکه تطبیق معانی ذهنیه و مدرکات خارجیه یا علوم فلسفیه و علمیه و اجتماعیه و تاریخیه و روایات وارده با قرآن کریم است و معلوم است که با روش تطبیق کلی، آیات مفهوم و محتوا و اعتبار خود را از دست می دهد، زیرا هر یک از صاحبان علوم از نحوی گرفته تا فیلسوف و عالم علوم تجربیه و طبیعیه حتی اطبا و اهل هیئت و نجوم می خواهند علوم خود را برقرآن فرود آورده و از قرآن سندی و شاهی برای خود دریافت دارند ... این گونه عمل در حقیقت قرآن را مسخ می کند و به عبارت دیگر قرآن را می کشد و فاقد ارزش و اعتبار می کند.»

علامه طباطبایی(ره) در کتاب "قرآن در اسلام" می نویسند: نوعی استفاده از بحثهای علمی برای فهم حقایق برجسته قرآن این است که قبلاً به طور مستقل مسئله ای را طرح و مورد بحث علمی یا فلسفی قرار دهیم و سپس نتیجه آنرا به عنوان یک حقیقت مسلم پذیرفته و آنان را برآن حمل کنیم، البته این روش را بحثهای علمی می پسندد ولی قرآن نمی پسندد. «

علامه و قرآن بسندگی

علامه در "لمیزان نقد تطبیق در باب قرآن را چنین طرح می کنند که: «قرآن خود را هدایت برای جهانیان و نورمبین و تبیان کل شی معرفی می کند، آیا می تواند از جای دیگری روشنی بگیرد و وسیله هدایتی از خارج بخواهد و یا محتاج به بیان چیز دیگر باشد؟ راستی این چیز دیگر چیست؟ و تا چه اندازه ارزش دارد و اگر اختلاف در آن واقع شد چه باید کرد؟»

ایشان اختلافات را ناشی از اختلاف در معنی کلمات و جمله بندی ها از نظر لغوی ندانسته و قرآن نازل شده به زبان عربی فصیح و روشن را برای آشنایان به زبان، عاجز از فهم معانی نمی داند. از سوی دیگر فصاحت قرآن و دوری و خالی بودن از ابهام و پیچیدگی آیات و حتی آیات معدود منسوخات و متشابهات را نیز دارای معنی روشن و واضح می دانند.

علامه در "قرآن در اسلام" می نویسند: «قرآن کتابی است همگانی و همیشگی و همه را مورد خطاب قرار داده به مقاصد خود ارشاد و هدایت می کند و نیز با همه به مقام تحدی و احتجاج می آید و خود را نور و روشن کننده و بیان کننده همه چیز معرفی می کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران باشد.»

شاید به توان دلایل علامه در این بحث را در سه مورد خلاصه کرد:

نوربودن قرآن وعدم نیاز نور به غیر خود

تحدی قرآن که منوط به غنا و روشنی لازم خود است. پس قرآن سهل الفهم است و غیر نیازمند به دیگران. (قرآن برای همه با دعوت همگانی برای تدبر و تأمل نتیجه آنکه قرآن همه فهم است به شرط تدبر و تأمل بدون نیاز به غیر)

دستور الهی به تمسک به قرآن و عرضه روایات به قرآن و در نتیجه اجتناب از دور در باب روش ارائه فهم قرآن به روایات.

علامه و تفسیر قرآن به قرآن

علامه روش درست را روش تفسیر قرآن به قرآن دانسته و چنین توضیح می دهند که: «قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و توضیح آیه را بوسیله تدبر و دقت (که قرآن به آن دستور داده) از آیه دیگر بخواهیم و مصادیق را بوسیله خواصی که خود آیات بدست می دهند بشناسیم.» ایشان این روش را روش پیامبر و اهل بیت(ع) دانسته و ضمن اشاره به تعلیم قرآن به پیامبر از طرف خداوند متعال و حدیث ثقلین می نویسند: «ایشان همواره در تفسیر و تعلیم آیات به خود آیات استشهاد می کردند و حتی در یک مورد آن بزرگواران بدلیلهای عقلی و فرضیه های علمی برای تفسیر آیات دست نزده اند. بنابراین راه صاف و روشنی که معلمان قرآن آنرا پیموده اند این راهست و بس. ما هم تا آنجا که می توانیم این روش را دنبال کرده ایم.»

مرحوم آیت الله حسینی طهرانی(ره) مینویسد: «اولین مزیت المیزان که مهمترین مزیت آن است همان تفسیر آیات به آیات است بدین معنی که قرآن را با خود قرآن تفسیر کند. چون طبق روایاتی که داریم «ان القرآن یفسر بعضه بعضا» ... تمام قرآن حکم یک کلام و یک خطابه ای است که متکلم واحدی ایراد شده و هر جمله از آن می تواند قرینه و مفسر هر یک از جملات دیگر آن بوده باشد و بنابراین اگر در معانی بعضی از آیات خفائی به نظر برسد، با ملاحظه و تطبیق و تقارن با آیات دیگر که در این موضوع یا مشابه آن وارد است این خفا از بین می رود. بنای این تفسیر براین است که آیات را با خود آیات تفسیر کند و معنای قرآن را از خود قرآن بدست آورد.»

آنچه در این بخش واضح است علامه طباطبایی(ره) برای دوری از تطبیق و تحمیل خواسته های خویشان انسان و گروههای مختلف فکری در بحث تفسیر قرآن که در طول تاریخ توسط فلاسفه، عرفا، صوفیان، مادیون، اخباریون و برخی متکلمین برای نیل به اهداف خویش و اثبات خواسته ها و فرضیه های تعریفی خود دچار آن شده اند، راه صحیح را استفاده از خود قرآن برای فهم قرآن می دانند و در "المیزان" برآن پای می فشارند. به بیانی ساده تر دوری از گرداب تطبیق و تحمیل به قرآن و قالب زدن به آن، برای اثبات خواسته ها و یافته های اندیشه ای خویش، از نظر علامه فقط با دست یازیدن به قرآن میسر است و بهره گیری و اطمینان کامل به نوربودن قرآن.

المیزان و نوع تفسیر قرآن به قرآن

با توضیحات فوق نوبت پاسخ به این سؤال است که مراد علامه طباطبایی در تفسیر "المیزان" کدام قسم از معانی تفسیر قرآن به قرآن می باشد؟

شواهد و قرائن این یقین را حاصل می نمایند که علامه همچون نویسندگان تفاسیر "تابشی از قرآن" و یا "تفسیر آیات مشکله" و یا شاگرد خود علامه در "تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن" جزو گروهی که «حسبنا کتاب الله» سومی دهند نبوده و به نظر می رسد ایشان از قسم دوم قلمداد خواهند گشت که فهم معنای آیات و تفسیر آن را متوقف بر روایات نمی دانند و معتقد است بدون استمداد از روایات نیز می توان معانی و مقاصد قرآن را فهمید و تبیین کرد و صد البته کمک جستن از روایات در فهم قرآن را می پذیرد.

ایشان در "قرآن در اسلام" می نویسند: «تفسیر واقعی قرآن تفسیری است که از تدبر در آیات و استمداد در آیه به آیات مربوطه دیگر بدست آید. به عبارت دیگر در تفسیر آیات قرآنی یکی از سه راه را در پیش داریم: 1. تفسیر آیه به تنهایی یا مقدمات علمی و غیر علمی که در نزد خود داریم 2. تفسیر آیه بمعونه روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده 3. تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنتاج معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان.»

علامه طریق اول را غیرقابل اعتماد میداند و نوعی تفسیر به رأی. طریق دوم را طریق اخباریین اهل سنت و شیعه و رایج در قرون متمادی می داند و محدود در مقابل نیازهای نامحدود و بر طریق سوم پای می فشارد و دقت لازم است که علامه بحث از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایات را برای تفسیر آیه ای از قرآن لازم می داند و این وجه ممیز بزرگ کار علامه با گویندگان «کفانا کتاب الله» می باشد.

مبدأ پیدایش شیوه تفسیر قرآن به قرآن در علامه

مرحوم آیت الله حسینی طهرانی(ره) می نویسد: «مرحوم قاضی(آیت الله حاج میرزا علی قاضی استاد معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث علامه در دوران حضور 10 ساله ایشان در نجف الاشرف) در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولانی داشته و مرحوم استاد ما علامه طباطبایی(ره) می فرمودند: این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند و ما در تفسیر از سیر و ممشای ایشان پیروی می کنیم و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند و طریقه فهم احادیث را که فقه الحدیث گویند از ایشان آموخته ام.»

جایگاه پیامبر و اهل بیت(ع) در شیوه تفسیری علامه

در مقدمه المیزان که به نوشته علامه منظور از ذکرش، بیان روش تفسیری کتاب "المیزان" می باشد، جایگاه رسول خاتم و ائمه اطهار چگونه است؟ علامه وقتی می خواهد از طبقه اول مفسرین در اسلام نام ببرد یاران و صحابه نبوی را جزو این طبقه می داند و به صراحت ائمه را از آن استثناء می نماید و می نویسد: «البته منظور غیر از علی بن ابیطالب و سایر امامان علیهم السلام است، زیرا آنها موقعیت دیگری دارند که بزودی درباره آن بحث خواهیم کرد.» همچنین در بحث تفسیر این طبقه، علامه اشاره می کند که مختصری از تفسیر به کمک روایات یعنی روایتهایی که پیامبر درباره قسمتهای تاریخی قرآن و توحید و معاد نقل شده بود تجاوز نمی کرد.

درجایی دیگر علامه می نویسد: ((آری این را باید اعتراف کرد که طبق روایات معصومین(ع) قرآن ظاهر و باطنی و باطن آنهم باطنی (تا هفت یا هفتاد مرتبه) دارد. ولی نباید فراموش کرد که ایشان ظاهر و باطن را هر دو معتبر دانستند. همچنین علامه می نویسد: «آنچه از مطالعه در پیرامون حالات پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت گرامی اش(ع) استفاده می شد این است که روش آن بزرگواران در تفسیر آیات نیز همواره چنین بوده(تفسیر قرآن به قرآن). پیامبر که خدا قرآن را به او تعلیم کرد و او را معلم قرآن قرارداد ... و همچنین اهل بیت گرامیش در این جهات جانشین او هستند. طبق روایت مسلم نزد عموم مسلمانان ... با این اوصاف ایشان همواره در تفسیر و تعلیم آیات به خود آیات استشهاد می کردند ... بنابراین راه صاف و روشنی که معلمان قرآن آنرا پیموده اند این راهست و بس.»

علامه وقتی در شرح نوع نوشتار کتاب به وجود بخش بحث روایی در ذیل آیات می پردازد می نویسد: «یکی از فوائد ذکر این روایات این است که خوانندگان با دقت در آنها خواهند دانست که این روش تفسیری که در این کتاب تعقیب شده با سابقه ترین روشهاست که معلمان قرآن همواره طبق آن مشی فرموده اند.»

علامه ناقد تفسیر آیه بمعونه روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده، می باشد. ایشان در "قرآن در اسلام" می نویسند: «این طریقه ایست محدود در برابر نیاز نامحدود زیرا ما در ذیل شش هزار و چند صد آیه صدها و هزارها سؤالات علمی و غیر علمی داریم. پاسخ این سؤالات و حل این معضلات و مشکلات را از کجا باید دریافت نمود؟ آیاه روایات باید مراجعه نمود؟ در صورتی که آنچه نام روایت نبوی می شود برآن گذاشت از طرق اهل سنت و جماعت به دوپست و پنجاه حدیث نمیرسد. گذشته از اینکه بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می باشند و اگر روایات اهل بیت را که از طرق شیعه رسیده در نظر آوریم، درست است به هزارها می رسد و در میان آنها مقدار متناهی احادیث قابل اعتماد یافت می شود، ولی در هر حال در برابر سؤالات نامحدود کفایت نمی کند. گذشته از اینکه بسیاری از آیات قرآنی هست که در ذیل آن از طریق عامه و خاصه حدیث وارد نشده است. یا در این مشکلات به آیات مناسبه باید برگشت که در این طریقه ممنوع است؟ یا اصلاً از بحث خودداری کرد و نیاز علمی را نادیده انگاشت؟ ... اساساً بنا به این طریقه مساله تدبر در قرآن که به مقتضای آیات کثیره یک وظیفه عمومی است، مورد ندارد.»

ایشان ادامه می دهند : «از طرق عامه در حدیث پیامبر اکرم و از طرق خاصه در اخبار متواتره از پیامبر و ائمه اهل بیت(ع) عرض اخبار به کتاب الله وظیفه قرارداده شده به موجب این اخبار حدیث باید به کتاب خدا عرضه شود اگر موافق کتاب باشد به آن اخذ و عمل شود و اگر مخالف باشد طرد گردد. ... آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلام دلالت برمعنی دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روایت و مستقلا حجت است.»

شیوه تفسیری علامه در بیان خویش

علامه در کتاب قرآن در اسلام منظور خویش از تفسیر قرآن به قرآن را چنین بیان می کند: «وظیفه مفسر این است که به احادیث پیامبراکرم(ص) و ائمه اهل بیت(ع) که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کند و به روش ایشان آشنا شود. پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیرقرآن پردازد که در تفسیر آیه وارد شده به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.»

این بیان علامه به روشنی خط سیرفکری ایشان در تفسیرالمیزان را نمایان ساخته و برخی از تحریف کنندگان روش علامه را به خاموشی فرامی خواند . همانهایی را که علی الظاهر برای ارتقای مقام علمی علامه و دفاع از ایشان تفسیر المیزان را تفسیری برپایه عقل و استوار برآیات و خالی از روایات قلمداد می کنند و به قول خودشان آن را تفسیر عقلی و خالی از تاثیرات نقل می دانند . و این اندیشه خام عاملی برای ایجاد فاصله فکری بین علامه و علاقمندان مکتب اهل بیت(ع) و ناقدین شیوه «حسبنا کتاب الله» گردید که جبران و از بین بردن آن نیازمند روشنگریهای لازم است که برخی نوادر از شاگردان علامه چنین احساس مسئولیتی را با بیان حقایق و تاریخ نگاری به عنوان ادای دین به استاد خویش بیان می کنند:

حجه الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی در طی مصاحبه ای از علامه طباطبایی مطالبی نقل می کنند که روشنگری واضحی است از شیوه علامه در تفسیر المیزان: «مسأله ای که ایشان راجع به تفسیر فرمودند برای اینکه این مسأله که از ایشان شنیده ام ناگفته نماند و همگان مطلع شوند عرض می کنم . بنای ایشان در تفسیر قرآن به قرآن و بعضی از آیات بوسیله بعضی دیگر خوب روشن نشده است که چگونه این طرح را انجام دادند . و مقدمه ای هم که ایشان نوشته اند خیلی گویای این مطلب نیست. مگر آنکه کسی به تتبع فراوان موارد مختلف تفسیر آن را بفهمد. من چنین اشتباهی را از بعضی از افراد - که اهل تفسیر هم بودند- در رابطه با روش مرحوم علامه طباطبایی درالمیزان مشاهده کرده ام تصور کرده اند که به نظر مرحوم آقای طباطبایی(ره) برای حل مشکلات و معضلات قرآن از قبیل متشابهات، قرآن کافی است و نیازی به سنت نیست در حالی که آنچه من از ایشان شنیدم غیر از این بود .

در بخش تفسیرقرآن به قرآن ایشان مطلبی کلی فرموده اند اما در کیفیت اینگونه تفسیر و اینکه چگونه موفق به اینکار شدند توضیحی نداده اند ولی خودشان می فرمودند که اگر مراجعه به روایات نباشد من چیزی از تفسیر نمی دانم .

بنابراین یک کبرای کلی دارند و آن تفسیر بعضی از آیات بوسیله برخی دیگر است و اما صغرای آن که چگونه تفسیری انجام می گیرد؟ می فرمودند که من به تفاسیری که با استفاده از روایات انجام شده مثل تفسیر برهان مراجعه می کنم و سپس با هدایت و ارشاد روایات ذهن من متوجه می شود که در تفسیر این آیه از آن آیه استفاده کنم ... بنابراین تفسیر آیات به آیات هنری است که علامه طباطبایی به کمک روایات انجام داد.

با این بیان ممکن است اشکالی که برخی ازفضلای قم در مقدمه کتاب تفسیر القرآن و العقل به المیزان وارد کرده اند پاسخ داده شود، این طور نیست که ایشان ادعا کرده باشند که مرد این میدان هستند و نیازی به روایات ندارند، بلکه بدین طریق روایات راهگشا برای تفسیرایشان بوده است، خود ایشان می فرمودند که اگر روایت نبود این کار از من ساخته نبود. در مقدمه هم می فرمایند: از اینکه در تفسیر مطالب فلسفی را وارد کنم اجتناب ورزیدم.

آنچه تا کنون اشاره گردید سیر کوتاهی بود در باب شناخت شیوه تفسیری علامه طباطبایی(ره) و نوع نگاه ایشان به سبک تفسیری قرآن به قرآن (آیه به آیات). لزوم توجه به جملات علامه برای مبرا ساختن ایشان از تشابه مکتب تفسیریشان به مکتب کافی قلمداد کنندگان قرآن برای بستن درب مکتب علمی اهل بیت (ع) برای اهل علم بسیار ضروری است چرا که قضاوت منصفانه در این باب بدون توجه به تمایلات ذاتی و آشکار در سیره علامه ناممکن خواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت مواردی را برای تامل بیشتر در باب شیوه تفسیری المیزان در ذیل می آوریم به امید تحقق تفکر و تعقل دوری از تعصب برای نیل به آنچه هدف خود قرآن است.

1) کتاب المیزان دارای امتیازهای ویژه ای نسبت به تفاسیر معاصر خویش می باشد. ازجمله مهمترین این امتیازات بی شک تفکیک مباحث تفسیری از مباحث موضوعی و نقطه نظرهای های علمی، فلسفی، تاریخی، کلامی، روایی و ... است . در المیزان بعد از بخشی به عنوان بیان آیات که هدف علامه از تفسیر آیه به آیات را محقق ساخته، بخشهای مستقلی با نوع نگرش موضوعی در باب همان آیات مورد بحث و نظر علامه قرار گرفته است. عنوان هایی که مباحث علمی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی، کلامی و روایی و امثالهم را در برمی گرد و این مورد ناشی از خصوصیات علمی علامه است.

در اوصاف علامه چنین آمده است که ایشان بسیار دوست داشتند که در هر رشته از علم، بحث از مسائل همان علم شود و از موضوعات و احکام همان علم بحث و گفتگو شود و علوم با یکدیگر درهم و برهم نگردیده و بسیار رنج می بردند از کسانی که فلسفه و تفسیر و اخبار را با هم خلط می کنند و چون برهان دستی از آنها نمی گیرد و در مسئله می مانند برروایات و تفسیر متوسل می شوند و با استشهاد به آنها می خواهند برهان خود را تمام کنند و هیچ گاه مسائل فلسفی را با مسائل شهودی و عرفانی و ذوقی خلط نمی نمودند.

خود علامه در مقدمه تفسیر المیزان نیز می نویسد: «در تفسیر آیات از هرگونه استدلال فلسفی و فرضیه علمی و یا مکاشفه عرفانی احتراز می جوئیم». این بینش والای علامه المیزان را نسبت به تفاسیر هم عصر خویش در رتبه ای فراتر قرار داده و خواننده را جذب مطالب مطروحه می سازد.

اما نکته کلیدی این است که در صورت حذف این بخش از المیزان (بخشی که ربطی به تفسیر قرآن به قرآن و هدف اصلی علامه ندارد) که شاید به جرات بالغ بر دو سوم کتاب را شامل می شود، آیا المیزان همچنان می تواند مقبول عام و خاص در عصر حاضر باشد؟ آیا هدف علامه در باب عدم قالب زنی به قرآن و دوری از تطبیق و تحمیل با حضور چنین بخشهایی محقق شده است و یا اینکه مطالعات و تبحر علامه در علوم مختلف در نوع نگرش علامه تاثیرگذار بوده است؟ آیا علامه برای تفسیر نور از غیر از نور خود قرآن، بهره جسته و یا اینکه فقط به خود قرآن اتکا داشته است؟

ضمن آنکه تفکیک علامه در تفسیر المیزان در مباحث را قابل تقدیر می دانیم ولیکن غافل از این نیستیم که در تبیین و تفسیر موضوعات مختلف مرتبط با آیات، خود علامه نیز ناچار از تبیین و تفسیرهایی با اتکا به معلومات و مطالعات غیر قرآنی نیز شده اند که گاهی این معلومات برپایه سنت و روایات بوده و گاهی بر اساس تاریخ و گاهی بر اساس علوم بشری.

2) علامه به صراحت نور بودن قرآن و نیازمند نبودن نور به غیر خودش برای روشنگری را دلیلی بر تفسیر قرآن به قرآن و خودبسندگی قرآن قلمداد می نماید. ایشان در المیزان می نویسند: «حق این است که طریق فهم قرآن کریم مسدود نیست و بیان الهی و ذکر حکیم خود راهنمای خود است، یعنی قرآن در تبیین مقاصد خود نیازی به طریق دیگر ندارد. چگونه قابل تصور است کتابی که خداوند آن را هدایت و نور و بیانگر همه چیز معرفی فرموده خود نیازمند راهنمای دیگر بوده و از روشنایی دیگری فروغ بگیرد و با وسیله ای دیگر تبیین شود.»

یکی از معتقدان به تفسیر قرآن به قرآن که بلاشک در انحراف تفسیریش در کتاب "تابشی از قرآن" هیچ شکی نیست، در دلیل دهم از دلایل قابل فهم بودن قرآن برای همگان در نظری مشابه می نویسد: «قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراغ دستی یا شمع است نسبت به خورشید. آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد به واسطه کلمه دیگران بفهمد. در صورتی که کلام خدا نور مبین و نوریقین است. باید گفت شما می خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید. زهی نادان که او خورشید تابان/ به نور شمع جوید در بیابان!»

آنچه در ذهن به وضوح به سوالی بی پاسخ و قابل تحقیق بدل می شود اینکه علامه اگر معتقد به نور بودن قرآن، به عنوان اختصاصی نمودن طریق فهم آن در تدبیر در خود قرآن می باشد، چگونه است که بخشهایی از قرآن را از این خاصیت نورانیت استثناء نموده و فهم آنها را وابسته به معلوماتی غیر و خارج از قرآن می نماید.

علامه خود در مقدمه "المیزان" خودداری از شرح کامل آیات احکام را اعلام و آن را موضوع علم فقه میدانند و در تفسیر سوره آل عمران نیز به صراحت می نویسد: «ولی در شرح و تفصیل احکام فرعی چاره ای جز استفاده کردن از بیانات نبوی نیست. چنانچه خود قرآن هم این قبیل مطالب را به توضیحات رسول اکرم ارجاع و حواله داده است و آیه شریفه «و ما تاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر/7) و آنچه در معنای آن هست به همین قسمت مربوط اند، هم چنین قسمتهایی که راجع به قصص و داستانها و یا مربوط به تفصیل معاد می باشد در آنها هم بیانات پیامبر لازم و حتمی است.»

حال سؤال از علامه این است که چگونه می توان قرآن را هم نور دانست و مستقل از نیاز و از سوی دیگر بخشهایی از آن را مستثنی نمود. اولاً دلیل این استثناء بودن چیست؟ ثانیاً چگونگی تشخیص این استثناء ها و چرایی اختصاص این چند عنوان؟ ثالثاً همین استثناء ها بخش اعظمی از قرآن را شامل می شود. آیا نورانیت آن را زیر سؤال ببریم یا نورانیت قرآن را به تشخیص خود به "نور نیازمند" و "نور غیر نیازمند" به احادیث تقسیم کنیم؟ در ضمن علامه اختصاص آیه مذکور به مسائل فقهی و احکامی را چگونه برداشت نموده اند؟

بی شک نور بودن و تبیان لکل شیء بودن قرآن، با مد نظر قراردادن مجموع قرآن، جای هیچ شبهه ای ندارد و این عنوان در صد تبیین بلندی شان و منزلت قرآن و نقش جامع آن در اجتماع بشری و نقش هدایتگری در راه رساندن جامعه به سعادت است و اینکه فهم برخی از آیات متکی به توضیح و تبیین روایات باشد و سنت در گردونه تفسیر نقش آفرین باشد، به نور و بیانات بودن قرآن هیچ آسیب و خللی وارد نمی سازد.

3) هدف علامه از طرح تفسیر قرآن به قرآن، تعظیم و تکریم قرآن بوده و جلوگیری از خلط مباحث و تطبیق و تحمیل علوم غیر به آیات، ولیکن چگونه است که علامه در باب آیاتی که قرآن مخاطبانش را به غیر خودش ارجاع می دهد و اصل تعلیم و تبیین را توسط کارشناسان قرآنی طرح می کند، دست به تدوین زده و رعایت تفسیر قرآن به قرآن نمی کند.

به آیات زیر توجه کنید:

سوره بقره آیه 129: اشاره به دعای ابراهیم(ع) برای بعثت رسول در بین مردم و تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت به آنها.
سوره بقره آیه 151: اشاره به نعمت ارسال رسول از بین مردم برای تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت و آنچه نمی دانند

سوره آل عمران آیه 164: اشاره به منت نهادن الهی بر مومنان برای بعثت رسل از بین مردم برای تلاوت آیات و تزیین و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت به آنها و رها سازی آنها از ضلالت آشکار

سوره نحل آیه 44: اشاره به وظیفه نبی برای تبیین قرآن (اشاره به مجموع قرآن) به مردم.

سوره جمعه آیه 2: اشاره به بعثت رسل از بین مردم برای تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت برای آنها و رهاسازی آنها از ضلالت آشکار. چگونه می توان برای تفسیر آیات الهی از روش آیه به آیات بهره جست و معنایی غیر از معلمی و کارشناسی برای پیامبر در نظر گرفت؟! چگونه می توان مقام والای تبیین آیات را که مرتب در قرآن اشاره شده است به کناری نهاده و سخن از خودبستگی قرآن به میان آورد؟ خدای تبارک و تعالی در سوره قیامت جمع و قرائت و بیان قرآن را برعهده خویش دانسته و آن را به پیامبر آموزش میدهد چگونه میتوان درس آموز الهی را به کناری نهاده و بسنده کردن به خود متن را در تفسیر کافی دانست؟ چرا در قرائت آموزشی الهی می توان احساس نیاز نمود ولیکن خود را بی نیاز از بیان آموزشی الهی به پیامبر دانست؟

کنار نهادن نقش معلمی را در کتاب "تابشی از قرآن" چنین می خوانیم که در دلیلی بر قابل فهم بودن قرآن برای همگان می نویسد: «کفار قریش قرآن را می فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم میگفتند گوش به قرآن ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید. معلوم میشود که آن اعراب می فهمیدند آن عرب پابرهنگه ی بی سواد قرآن را می فهمد !!!») آیا علامه نیز با این نظر موافق است؟؟ راستی کنار نهادن کارشناسان قرآنی به بهانه قابل فهم بودن قرآن با وجود مستندات قرآنی را تاویل بگوییم یا تفسیر به رای؟؟

علامه در تفسیر سوره آل عمران وقتی به آیه معروفی می رسد که در آن سخن از راسخون علم است، در باب شان رسول می نویسد: ((شان رسول الله (ص) در چنین مقامی تنها و تنها جنبه تعلیم و آموزش است و معلوم است که تعلیم و آموزش فقط یک نحو از راهنمایی است، که استاد آگاه و خیر بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک کردن چیزی که بر او سنگین و دشوار است، ارشاد و رهبری می نماید، زیرا آموزش و تعلیم آسان کردن راه تربیت و نزدیک نمودن آن می باشد، نه آنکه استاد راهی را ایجاد کند و یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند. معلم تنها کاری که بر عهده دارد همانا ترتیب دادن یک نحو مقدمات مخصوص و گنجاندن مطالب علمی در ضمن آن می باشد به طوری که مأنوس ذهن ساده شاگرد شده، بزودی آن را درک نماید تا بالنتیجه عمرش تلف نشود و به واسطه رنج و زحمت در این باره قوه خدادادیش ضایع نگردد. علاوه بر آنکه ممکن است در کوشش خود بدون راهنمایی استاد راهی را طی کند که دچار اشتباه شده در موضوعات معرفتی به خطا بیفتد. و دقیق باشید در این جمله علامه که می نویسد: «رسول اکرم(ص) به شهادت آیات مذکوره آنچه را که قرآن بنفسه دلالت بر آن دارد و خدای متعال در کلام خود آن را اراده کرده است برای مردم توضیح داده و بیان می کند نه آنکه آن حضرت معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد ایدا چنین نیست!»

در باب سطور فوق الذکر باید به اقرار خود علامه در باب لزوم استفاده از بیانات نبوی در آیات احکام و معاد و قصص و ... اشاره کرد که حضرت معانی و مطالبی را فرموده اند که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم برای غیرمعلمین قرآنی نبوده است و عجیب تر آنکه علامه فهم معلم آموزش دیده (آن هم آموزش دیده توسط خداوند تبارک و تعالی) را با انسان عادی که هرچند کوشش فراوان نموده باشد و با بهره گیری از یافته ها و بافته های شخصی خویش، خویشتن را عالم بداند، درباب معجزه عظیم تاریخ بشریت یکسان دانسته و لزومی به آموزش برای درک مطلب نمی داند که بود یا نبود آموزش برای فهم متن فرقی ندارد!!

4) علامه خود در مواردی از نیل به مقصود الهی خود را عاجز دانسته و یا بعد از بیان تفسیر "الله اعلم" سر داده است و این کنار از تمام آیاتی است که خود علامه آنها را استثناء از تفسیر قرآن به قرآن نموده است. مثلا در پایان تفسیر آیه 82 سوره نمل علامه در تفسیر «دابه من الارض» به نتیجه نرسیده و بیان می کنند که هرچه کوشش کردیم که معنای دابه من الارض را در پرتو آیات دیگر بدست آوریم میسر نشد. سؤال این است که در چنین مواردی چه باید کرد؟ به فرض قبولی خالی از ذهن بودن مفسر و دوریش از برداشتهای شخصی، به فرض قبولی آشنایی کامل مفسر با تمامی معانی لغات و ترتیبهای نزول و شئون آیات و به فرض قبولی شیوه تفسیری که فقط از آیات برای تفسیر آیه بهره خواهد جست، وقتی به چنین مواردی برمی خوریم آیا نورانیت و تبیان بودن آیات به آن معنی مستقل الفهمی که علامه بیان داشته زیر سؤال نمی رود؟ چه می شود تبیان کل شی را؟

5) علامه برای تفسیر قرآن به قرآن دلیل از حکم ارائه روایات به آیات می آورد و می نویسد: «اخبار متواتری از آن حضرت پیامبرخاتم (ص) درباره توصیه به قرآن و تمسک جستن به آن شده و چنین فرمایشاتی که راجع به عرضه کردن روایات منقوله به قرآن و تشخیص صحیح و سقیم آن فرموده اند تماما گواه آن است که میتوان جمیع مطالبی که از پیامبر نقل شده از کتاب الهی و قرآن استفاده کرد. آری اگر کلمات قرآنی متوقف بر بیانات نبوی باشد دور بوده و بطلان آن از وضاحت است.»

در این باب بایستی گفت عرضه روایات به قرآن برای تشخیص صحیح از غیرصحیح است و به این نیست که قرآن در باب تک تک روایات سخنی به تصریح داشته باشد و همه احادیث در قرآن موجود باشند. عرضه یعنی مفهوم روایتی را با آیات قرآن بسنجیم و اگر مخالفت با آیات نداشته باشد، آنرا بپذیریم، نه اینکه حتما تأییدی برآن در آیات بیابیم و این دور نیست مطمئنا. در ضمن نوع نگاه علامه به فرمایشات نبوی بسیار تعجب آور است. با دلیلی که علامه آورده اند چه نیازی به فرمایشات نبوی در طول عمر مبارکشان بوده است! وقتی همه چیز در قرآن است بیان نبی را چه حاصل!! و تداعی «کفانا کتاب الله» در ذهن چقدر در چنین مواردی قریب است!!

حق مطلب آن است که اگر تفسیر قرآن به قرآن را به عنوان یکی از روشهای تفسیری قلمداد نموده و مفهوم آیه ای را با استفاده از آیات دیگر قریب الدرک نماییم، امری است شایسته و پسندیده که می تواند از نفوذ خواسته های نفس و علایق و دلبستگی های مفسر در کتاب تفسیریش جلوگیری نماید. مطمئنا در این روش تمامی آیات قابل تفسیر نخواهند بود در بسیاری از موارد قدرت و توان علمی مفسر بدون بهره گیری از سنت و روایات چاره ساز نخواهد گردید و همین غیر قابل تفسیر بودن بسیاری از آیات در این روش تفسیری بهترین دلیل براین واقعیت است که این روش نمی تواند به عنوان تنها روش صحیح تفسیری قلمداد شود.

و قرآن برای خویشتن به معرفی کارشناسان و مربیانی می پردازد که صاحب علم و تبیین کننده بینات قرآنی هستند که عقل سلیم بی شک حکم به رجوع به آنها و بهره گیری از دانش وهبی آنها می کند که بدون راهنما در راه قدم نهادن حکم عقل نیست و از منیت سرچشمه می گیرد و اگر پیامبر و اهل بیت (ع) برای تفسیر آیات از خود آیات بسیار بهره می گرفتند آیا غیر از این است که ایشان از طرف خداوند به علم قرآن (ظاهر و بواطن) آگاهی داشته و ارتباط آیات و معانی و مفاهیم و مقاصد گوینده را به صورت کامل می دانستند؟! و چه می گویند آنهایی که در تفسیر راه بر سنت و حدیث اهل بیت می بندند در مقابل این آیه که جوابی بدیهی دارد: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»؟⁸

***نویسنده: جواد عبدل زاده**

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

تفسیر المیزان، سیدمحمدحسین طباطبایی، مقدمه، تفسیر سوره آل عمران، تفسیر سوره مائده
قرآن در اسلام، سید محمدحسین طباطبایی
مکاتب تفسیری، علی اکبربابایی
ایرانیان و قرآن، ج 35، عبدالله صلواتی
خردنامه اندیشه، شماره 76، آبان 84، ویژه نامه جان جهان
الهیات الهی و الهیات بشری، محمدرضا حکیمی
نگاهی به علوم قرآنی، محمدباقرملکی میانجی
معارف وحیانی، سید جعفر سیدان
تابشی از قرآن، برقی